

ریشه های خشونت اسرائیل*

در بهار سال ۱۹۸۲ اسرائیل کشور لبنان را مورد تهاجم نظامی قرار داد و به کشتار وحشیانه مردم لبنان و پناهندگان فلسطینی در آن کشور پرداخت. تونی کلیف، سوسیالیست انقلابی یهودی تبار که در سال ۲۰۰۰ از میان ما رفت، در تابستان همان سال ۱۹۸۲ مقاله زیر را می نویسد. او در این مقاله در مقام یک شاهد عینی ریشه های خشونت و توسعه طلبی رژیم صهیونیستی را توضیح می دهد.

هنگامی که تجارب دوران جوانی ام در فلسطین را مرور می کنم درمی یابم که رویدادهای کوچک و به ظاهر بی اهمیت آن روزها، سنگ بنای خشونت و وحشیگری امروزی دولت اسرائیل بودند.

صهیونیزم، یعنی باور به جدا کردن یهودی ها از سایر مردم و اعتقاد به سرزمین و میهن یهودی، به خشونت دولتی منجر شده است. پدر و مادر من از پیشگامان صهیونیست بودند که در سال ۱۹۰۲ روسیه را به مقصد فلسطین ترک کردند تا به جمع چند هزار نفری صهیونیست ها بپیوندند.

من همچون یک صهیونیست بزرگ شدم، اما آن روزها صهیونیزم چهره‌ی کریه امروزش را نداشت. معه‌ذا همواره شکافی صهیونیست ها را از عرب ها جدا می کرد. همین شکاف هم صهیونیست ها را در کشورهایی که زندگی می کردند از بقیه‌ی مردم عادی جدا می کرد. اگر به روسیه سده‌ی ۱۹ نگاه کنید این مسأله را به خوبی می توان مشاهده کرد. در سال ۱۸۹۱ الکساندر دوم تزار روسیه به قتل رسید. یک سال بعد راست های افراطی یک کشتار

* - این مقاله اولین بار در مجله‌ی Socialist Worker شماره‌ی ۷۹۰، ژوئیه ۱۹۸۲، لندن، منتشر شد. این ترجمه از روی متن مندرج در سایت اینترنتی marxists.org انجام شده است.

جمعی از یهودی ها را سازمان دادند. شعار آن ها این بود: "یک یهودی را بکش تا روسیه را نجات دهی." در پی این کشتار، سوسیالیست های روسیه از یهودی ها خواستند تا بر علیه راست ها و تزار با آن ها متحد شوند. پاسخ آنان کماکان صهیونیزم بود. آن ها می گفتند "یهودی ها به جز به خودشان به کس دیگری نمی توانند تکیه کنند"، و اولین کسانی بودند که روسیه را به قصد فلسطین ترک گفتند. به دنبال هر کشتار جمعی بعدی همواره شاهد همین دو نوع واکنش بودیم: بعضی از یهودی ها به جنبش انقلابی می پیوستند و برخی دیگر جدایی طلبی را ترجیح می دادند.

یهودی ها زمانی که به فلسطین می رسیدند در آنجا هم کماکان بر اصل جدایی اشان از غیریهودیان پای می فشردند. آن ها زمین های عرب ها را به تصاحب خود در می آوردند، در اغلب موارد ساکنان آن را به زور بیرون می رانند و بطور سیستماتیک علیه هزاران عرب بیکار تبعیض روا می داشتند.

با وجود این که ۸۰ درصد جمعیت فلسطین را عرب ها تشکیل می دادند اما من در تمام دوران تحصیل حتی یک عرب هم در مدرسه ام ندیدم. پدر و مادر من هر دو از صهیونیست های افراطی بودند. پدرم می گفت "تنها از داخل مگسک تفنگت به یک عرب نگاه کن". من هیچگاه با یک عرب زیر یک سقف زندگی نکردم.

صهیونیست ها اتحادیه کارگری خودشان را سازمان داده بودند. نام اتحادیه "هیس تادروت" بود که دو صندوق جمع آوری کمک مالی داشت. یکی "صندوق برای دفاع از کارگران یهودی" نامیده می شد و آن دیگری "صندوق برای دفاع از تولیدات یهودیان". این کمک های مالی در خدمت سازماندهی اعتصاب علیه اشتغال کارگران عرب در شرکت های یهودی و

جلوگیری از ورود محصولات عربی به بازار یهودیان به کار گرفته می شد. این اتحادیه و صندوق هایش به هیچ وجه خطری برای منافع شرکت های یهودی به حساب نمی آمدند.

در سال ۱۹۴۴ ما نزدیک بازار شهر تل آویو زندگی می کردیم. یک روز همسر من متوجه جوانی شد که دور و بر زنان فروشنده ای که مشغول فروختن میوه و سبزیجات بودند می پلکید و با آن ها به گفتگو می پرداخت. جوان از کنار بعضی از فروشندگان که رد می شد بر روی محصولاتشان نفت می پاشید و تخم مرغ هایشان را می شکست. همسر من که تازه از آفریقای جنوبی آمده بود با دیدن این صحنه حاج و واج از من پرسید: "چه خبر است؟". پاسخ بسیار ساده بود. مرد جوان از فروشندگان می پرسید که میوه و سبزیجات یهودی هستند یا عرب، سپس اگر عربی بود آن را از بین می برد. تازه این رویداد در دورانی بود که این قبیل رفتارها در مقیاسی بسیار محدود و کوچک رخ می دادند و صهیونیست ها هنوز مثلاً گفتمان چپگرا داشتند. برای نمونه آن ها آثار لنین و تروتسکی را چاپ می کردند.

به هرحال دشمنی و سازش ناپذیری آن ها با عرب ها نکته مرکزی بود. هیچ عربی هیچگاه به جنبش کیبوتص - جنبش به اصطلاح "سوسیالیستی" مزارع اشتراکی- نپیوست. اکثر زمین های یهودیان در واقع به "بنیاد ملی یهود" تعلق داشت که اساسنامه اش استخدام عرب ها و یا اجاره دادن زمین به آن ها را قدهن کرده بود. بدین ترتیب بود که در سراسر این منطقه، عرب ها، یعنی ساکنین اصلی آن، اخراج شدند.

در سال ۱۹۴۶ وقتی تل آویو را ترک می کردم، در میان جمعیت ۳۰۰ هزار نفری آن شهر حتی یک عرب هم وجود نداشت. تصورش را بکنید که به شهر

ناتینگام، شهری با همان وسعت و جمعیت تل آویو، وارد شوید و هیچ انگلیسی‌ای مشاهده نکنید.

بین عرب‌ها و صهیونیست‌ها آشکارا دشمنی وجود داشت. صهیونیست‌ها یک اقلیتی که به اکثریت اعتماد نمی‌کرد. به حمایت نیاز داشتند. برای این منظور آن‌ها همیشه به قدرت‌های امپریالیستی، که فلسطین را در اشغال خود داشتند، چشم دوخته بودند. تازه این اول ماجرا بود. رهبران صهیونیست بارها به حاکمان امپریالیزم آلمان گوشزد می‌کردند که گسترش و شکوفایی صهیونیزم در فلسطین به نفع آن‌ها است.

در سال ۱۹۱۷ هنگامی که انگلیس سرزمین فلسطین را اشغال کرد، رهبران صهیونیست به بالفور وزیر امور خارجه انگلیس که از حزب محافظه‌کار بود، نامه نوشتند و به او توضیح دادند که منافع بریتانیای کبیر ایجاب می‌کند که صهیونیست‌ها در فلسطین حضور نیرومندی داشته باشند. در جریان جنگ دوم جهانی هنگامی که مشخص شد در منطقه خاورمیانه این ایالات متحده آمریکا است که قدرت اصلی امپریالیستی است، رهبران صهیونیست به واشینگتن روی آوردند.

صهیونیست‌ها "اهل بخیه" هستند. منطق صهیونیزم - تفکر جدایی یهودیان از توده‌ی مردم غیر یهودی - چه در روسیه و لهستان و چه در فلسطین، به وابستگی آن‌ها به امپریالیزم انجامید. نازیسم و قدرت‌گیری اش بسیار حائز اهمیت بود. حمایت بزرگ سرمایه‌داران آلمانی از هیتلر نه به دلیل ترس‌اشان از یهودی‌ها، بلکه بواسطه‌ی وحشت‌اشان از طبقه‌ی کارگر آلمان بود.

امر کلیدی برای سوسیالیست‌های انقلابی سازماندهی طبقه‌ی کارگر علیه نازیسم بود. صهیونیست‌ها مخالف آن بودند. آن‌ها می‌گفتند: "یهودیان

قربانیان هیتلر هستند"، و تلویحاً همه‌ی آلمانی‌ها را دشمن یهودیان می‌دانستند.

هنگامی که در سال ۱۹۳۳ طبقه‌ی کارگر آلمان بدون درگیر شدن در یک مبارزه توده‌ای علیه هیتلر، شکست خورد، ایده‌ی صهیونیزم هم بطور وسیعی تقویت شد. هنگامی که وزنه جنبشی از مرز مشخصی فراتر رود تنها یک جنبش جدید با وزنه‌ی بسیار بیش‌تری می‌تواند جلوی آن را بگیرد و متوقفش سازد. حال که یهودیان نمی‌توانستند به آلمانی‌ها اعتماد کنند، آن‌ها ایجاد "یک کشور صهیونیستی قوی" را طبعاً تنها راه‌حل می‌دیدند.

در سال ۱۹۴۸ دولت اسرائیل رسمیت پیدا کرد. این اعلام موجودیتش در پی و ماحصل یک کارزار تروریستی بود که منجر به بیرون راندن صدها هزار فلسطینی از خانه و کاشانه‌اشان شده بود. با کشتار ۲۴۰ غیرنظامی فلسطینی در "دهکده دیر یاسین" بود که دولت اسرائیل متولد شد. مردان، زنان و کودکان را کشتند، بعضی‌ها را زنده زنده در چاه آب دهکده انداختند. من دیر یاسین را به خوبی می‌شناختم، فاصله زیادی با محل سکونت من نداشت.

از آن زمان تا حالا تنها عرب‌ها نیستند که تاوان سیاست‌های اسرائیل را می‌پردازند. رژیم صهیونیستی در جستجوی مداوم برای یافتن متحد، به تأمین‌کننده اصلی تجهیزات نظامی برای ارتجاعی‌ترین رژیم‌ها تبدیل شده است.

موشه دایان وزیر دفاع اسرائیل، در سال ۱۹۶۶ به مدت دو ماه در ویتنام جنوبی مشاور نظامی حکومت دست‌نشانده‌ی آمریکا در آن کشور بود. اسرائیل تأمین‌کننده‌ی تسلیحات جنگی بود برای دیکتاتوری نظامی پنوشه در شیلی، دولت نژادپرست یان اسمیت در آفریقای جنوبی و همه‌ی کشورهایایی که به دلیل عدم رعایت حقوق بشر از سوی دولت جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا فروش اسلحه به آن‌ها تحریم شده بود.

اسرائیل به ساواک پلیس امنیتی حکومت شاه ایران آموزش می داد. همچنین دانشمندان اسرائیلی برای رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی سلاح هسته ای می ساختند.

بعضی ها بر این باورند که ستم همواره به پیشرفت می انجامد. یهودی ها به طرز وحشیانه ای مورد ظلم و ستم واقع شدند اما این ستم تضمینی نشد که آن ها سیاست های متری و انقلابی اتخاذ کنند. به واقع ستمی که با ضعف و کمبود قدرت همراه باشد به ارتجاع می انجامد. هنگامی که هسته ای اصلی تفکر صهیونیزم، جدایی و فاصله گرفتن از نیروهای متری و انقلابی روسی و همه ی نیروهای ضدامپریالیست در خاورمیانه بوده، سیر تحول آتی اش نباید چندان دشوار باشد.

در حال حاضر اسرائیل آشکارا در لبنان با فالاتریست ها، که یک تشکیلات فاشیستی علنی است، همکاری می کند. این واقعیت اصلاً موجب تعجب من نمی شود. من بیاد می آورم که در دهه ی ۱۹۳۰ مناخیم بگین (نخست وزیر کنونی اسرائیل) سازمانی داشت بنام ایرگون. اعضای این حزب همچون نازی ها سلام هیتلری می دادند و پیراهن قهوه ای رنگ برتن می کردند.

در سال ۱۹۳۵ من می پنداشتم که صهیونیست ها نسبت به عرب ها فقط تبعیض روا می دارند و هیچگاه نمی توانستم فکرش را هم بکنم که روزی به کشتار غیرنظامیان دست خواهند زد. اما در دنیای بیرحم امروز که شکافی ها ژرف تر می شوند، شکاف جدایی طلبی یهودی ها هم به این صحنه های وحشتناکی که در لبنان شاهدشان هستیم، منجر شده است. این وحشیگری ها ناشی از منطق صهیونیزم هستند. از این می ترسم که صهیونیزم در آینده چهره ی کریه تری از چهره امروزی اش داشته باشد.

راه حل طبقه ی کارگر

طبقه ی کارگر عرب تنها نیرویی است که می تواند در خاورمیانه جلوی صهیونیسم بایستد، آن را متوقف سازد و پوزه امپریالیزم را به خاک بمالد. دولت های موجود عربی چنین توانایی را ندارند. پادشاه عربستان سعودی بواسطه ی منافع نفتی اش کاملاً با آمریکا همکاری می کند.

رژیم اسد در سوریه هم فاسد است و هم بی ثبات و به خاطر کمک های مالی عربستان سعودی کاملاً به آن کشور وابسته است. این در حالی است که حکومت مصر با میلیون ها کارگر و دهقان تهیدست رو در رو است. میلیون ها کارگری که در زاغه ها زندگی می کنند و میلیون ها روستایی که بواسطه ی عدم دسترسی به آب آشامیدنی و شرایط غیربهداشتی از بیماری های وحشتناک رنج می برند.

این دولت ها از پس هیچ چیزی بر نمی آیند چه رسد به نبرد علیه صهیونیسم و یا امپریالیزم. سازمان آزادیبخش فلسطین به لحاظ مالی به عربستان سعودی وابسته است و به لحاظ بقایش به سوریه. طبقه ی کارگر مصر به اندازه ی طبقه ی کارگر روسیه سال ۱۹۱۷ است. این کارگران قدرت آن را دارند که چهره خاورمیانه را تغییر دهند.

تونی کلیف

ترجمه: هوشنگ سپهر

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری